



دمی با کوهنشینان

نوشته: پریشان

گردآوری: فاروق فرهاد

سوئد: ۲۰۲۲

دمی با کوه‌نشینان

امروز می‌خواهم شهر سنندج را ترک گفته، قدری به خارج قدم بگذارم و گردش در میان ایلات و عشایر کردستان کرده و با روسای آنها اندکی درد دل کنم.

شهر را با آن قیافه گرفته و افسرده‌اش می‌گذارم و برای استفاده از نسیم جانبخش کوهساران طی طریق می‌کنم. محیط مکر و حيله و دروغ و تزویر شهر را می‌گذارم و برای پیدا کردن مختصر حقیقتی در کوه و بیابان می‌گردم و با سکنه دورافتاده از تمدن شهری!! کردستان، چندی می‌گذرانم و با آنها درد دل می‌کنم.

آنها مرا چون یکی از برادران صمیمی خود می‌پندارند. با آغوش باز می‌پذیرند و چون می‌بینند که نه ماموریتی دارم و نه دستور و عنوانی که بتوانم آنها را سر و کیسه کنم قدری با من خودمانی رفتار می‌کنند.

قیافه شکسته مرا می‌بینند، پی‌می‌برند که من هم رنج کشیده دست روزگار و ستم دیده دست ستمکار هستم. از این جهت تا حدی مرا با خود هم درد میدانند. مذاکرات من با آنها چون از محیط برادری و راهنمایی و خیرخواهی تجاوز نمی‌کند در آنها موثر واقع می‌شود و من با این گردش مختصر خود یادگارهایی از خود بجا می‌گذارم و یادگارهایی هم در دل نگاه می‌دارم.

پذیرائی صمیمانه آنها نه تنها از من که هم زبان و هم نژاد و هم وطن آنها هستم بلکه از هر تازه وارد دوست یا دشمنی، خودی یا بیگانه‌ای بوده ثابت می‌کند آنچه را که همه می‌گویند "کرد مهمان نواز است" واقعیت دارد.

وقتی از گذشته بحث می‌کنم نیکی‌های نیکوکاران را در خاطر آنها نقش بسته، و از مظالم گذشتگان در قیافه آنها غبار کدروت نشسته می‌بینم. از این استنباط باین نتیجه میرسم که آنها خوبی را خوب و بدی را بد تشخیص می‌دهند.

برای خوبی قدر و منزلتی قائلند و می خواهند در هر مجلس و محفل آنرا ستایش کنند و از بدی و بد رفتاری نفرتی دارند و اغلب می خواهند با گذشت مردانه از آن صحبتی نکنند.

با وجود اینکه فرهنگ در میان آنها رسوخی نکرده و حتی با سواد فوق العاده در میان این مردمان کم است معهدا دور از فهم و درایت نیستند و آنطوری که انسان خیال می کند باید اینها از رموز زندگانی و آشنائی به اوضاع و احوال دنیا و سیاست بی خبر باشند نیستند و با ظاهر ساده و آرام خود در سایه هوش و ذکاوت سرشار به نقشه‌های طرف خوب پی می‌برند و با وجود عداوت و کینه‌ای که ممکن است بین بعضی از روسای آنها باشد، در مواقع سخت اتفاق را از دست نمی‌دهند.

من در این گردش کوتاه خود کسانی را هم ملاقات می‌نمایم که بعلت ضعف نفس گاهی تحت تاثیر عوامل مخصوص و دست مرموزی قرار گرفته از راه راست منحرف می‌شوند. من از این انحراف فوق العاده متاثر می‌شوم. ناچار قدری توقف می‌کنم تا شاید نصایحی نمایم از رفته‌گان اشخاص را بخاطر آورده رفتار و کردار و نتیجه اعمالشان را برای آنها مثل میزنم.

جهانی را که بطمع زر و سیم از راه راست منحرف شده با آنهائیکه مردانه قدم به میدان عمل گذارده‌اند برایشان مقایسه می‌کنم. آنها را خوب متوجه می‌نمایم که انحراف از جاده مستقیم عاقبتی ننگین دارد و ادامه زندگانی شرافتمندانه نتیجه‌اش خوشنامی و سربلندیست.

به آنها می‌گویم: مال و دولت خوب است اما اگر با نام نیک توام باشد و شرافتمندانه کسب شده باشد. اندوختن مال به قیمت جان و هستی مردم و تسلیم بودن به اراده ناکسان، جز بدنامی اثری ندارد.

حرص و طمع انسان را از کلیه خواص بشری محروم می نماید: طمع دوستی را از میان بر می دارد. انسان را به خیانت و ادا می کند. شخص را در انظار پست مینماید. شجاعت و شهامت را از بیخ و بن بر می دارد. شرافت را لکه دار می نماید، به ملیت انسان لطمه میزند. شخص را منفور خاص و عام می کند و

پس شخص باید بیدار باشد و بساز دیگران که به نوای طمع و آهنگ حرص نواخته می شود نرقصد و شرافت و ملیت خود را فدای هوی و هوس راهنمایان گمراه کننده ننماید.

گفته‌های من در این زمینه طولانی می شود. من مکنونات خودم را که از تعصب و غرور ملی سرچشمه می گیرد برای آنها فاش می کنم. رشته کلام از دستم خارج میشود، زیرا من نمی توانم نام " کرد " را با آنچه دشمنان را خوشحال می کند یکجا بشنوم.

من آنها را به اتفاق و برادری نصیحت می کنم ...؟ به تعلیم و تربیت تشویق مینمایم. اوضاع دنیای امروز را برای آنها بیان می کنم که امروز جز نیروی علم و دانش هیچ نیروی فرمانروائی نمی کند.

چهار تفنگ شکسته همیشه فاتح نیست. یک جایگاه کوهستانی و مستحکم همیشه پناهگاه بشر نمی تواند باشد. این تفنگ های شکسته را باید دور انداخت و خود به سلاح دانش باید مجهز کرد که اگر سلاح دانش بود قاطع ترین اسلحه‌ها در دست انسان است.

آن جایگاه کوهستانی را باید جایگاه مهر و محبت، برادری و اتفاق نمود. پناهگاه صمیمیت و وفادرای مستحکم ترین پناهگاه هاست.

این گفته‌های من باید اثر کند زیرا آنچه می گویم به صلاح آنهاست. آنچه به عاقل می رسد می گویم، و این منزلگا را ترک می کنم. تا قدمی چند دورتر

می روم، خرابی راه، سردی هوا، بیماری و نبودن طبیبی برای درمان مرا از ادامه مسافرتم باز میدارد.

ناچار برمیدگرم آن قیافه مسموم کننده شهر را می بینم، باز خسته می شوم و از افکار پریشان خود در نهایت یأس و ناامیدی این چند سطر را می نویسم و برای کوهستان عزیز می فرستم.

منبع: نامه هفتگی کوهستان شماره ۷۰ دوشنبه ۲۷ آبانماه سال ۱۹۴۶. ۱۳۲۵

عکس روی جلد از دوست گرامی آقای انور یوسفی

باسپاس از همکاری آقای کریم دانشیار و خانم سیمین افتخاری

فاروق فرهاد

۲۰۲۲/۰۱/۷